



معارف عصری در افغانستان

- 1 -

نویسنده: محمد اکرام اندیشمند

سخنی با خوانندگان:

"معارف عصری در افغانستان"، مطالعه و بررسی تأسیس و انکشاف معارف عصری در کشور است. تاریخ معارف عصری در افغانستان با آغاز قرن بیستم میلادی آغاز می‌آید. وقتی از تاریخ معارف عصری در افغانستان بحث می‌شود، در واقع سخن از شکل‌گیری و انکشاف معارف در سال‌های قرن بیستم میلادی است. هرچند معارف در این سالها علی‌رغم رشد و انکشاف با نشیب‌ها و فرودهای بسیاری همراه بود. این مقاله نخست بگونه‌ی اجمالی در عنوان "شکل‌گیری و انکشاف معارف عصری در افغانستان" برای نشر در مجله‌ی عرفان، ماهنامه‌ی مربوط وزارت معارف افغانستان نگاشته شد که اینک با تفصیل بیشتر با یک سر‌آغاز در سه بخش اصلی و عناوین مختلف در این بخش‌ها مورد مطالعه قرار خواهد گرفت:

بخش اول به ایجاد و تأسیس نخستین مکتب عصری در کشور و سیر تاریخ معارف از نخستین سال‌های قرن بیستم میلادی تا نخستین سال‌های دهه‌ی هفتم این قرن بر می‌گردد.

بخش دوم از سرنوشت معارف در سه دهه بی‌ثباتی و جنگ در اواخر این قرن سخن و حکایت دارد.

در بخش سوم، چگونگی ساختار تشکیلاتی و سیستم معارف در طول این قرن با عوامل و موانع انکشاف معارف مورد بحث و بررسی قرار می‌گیرد. البته دونکته در این نوشته برای خوانندگان قابل تذکر است. نکته‌ی اول اینکه وقتی تاریخ معارف عصری بحث می‌شود، بحث در این مورد تا اواخر دهه‌ی هفتاد میلادی شامل بخش تحصیلات عالی نیز می‌شود که تا آن وقت از لحاظ اداری و تشکیلاتی بخشی از اداره‌ی معارف کشور بود. سپس تحصیلات عالی در سال 1977 در چارچوب وزارت جدید بنام وزارت تحصیلات عالی تنظیم یافت که مطالعه و بررسی مفصل آن بحث جداگانه می‌خواهد.

نکته‌ی دوم قابل تذکر که به آن اشاره باید نمود، چگونگی دقت و صحت ارقام و ارقام است. هرچند این ارقام و مراجع و منابع مختلف اخذ شده است اما در دقت و درستی صد درصد برخی از این ارقام با احتیاط و تردید برخورد باید کرد. متأسفانه در افغانستان دقت و صحت ارقام و ارقام پیوسته و همیشه یکی از مسایل قابل تأمل است. علی‌رغم این وسواس و احتیاط در این ارقام حقایق زیادی نهفته است. هرچند بگونه‌ی ناقص و غیر دقیق می‌توان به واقعیت‌های بی‌شماری در مورد چگونگی تحول کمی و کیفی تعلیم و تربیه و صعود و سقوط معارف کشور در تاریخ شکل‌گیری و انکشاف آن پی برد.

سرآغاز:

تعلیم و تربیه که بگونه‌ی عصری با نام معارف شناخته می‌شود ریشه‌ی سنتی، عنعنوی و بومی دارد. تاریخ شکل‌گیری و انکشاف معارف عصری در افغانستان به یک قرن قبل بر می‌گردد؛ اما تعلیم و تربیه‌ی عنعنوی و سنتی در کشورما در ژرفنای قرون و سده‌های

متوالی ریشه دارد. ریشه های که از آن گذشته های دور با عقاید و معارف اسلامی پیوند میابد. کسب علوم و معرفت در یک قرن قبل از امروز بگونه عام منحصر به فراگیری علوم اسلامی و دینی بود. احکام و معارف اسلامی و حتی عنعنات و رواج های متأثر از معارف اسلامی کلیه عرصه های حیات اجتماعی و فردی را احتوا میکرد. از این رو علمای دینی به عنوان رهبران و زعمای معنوی در حیات اجتماعی، فرهنگی و سیاسی جامعه نقش و تأثیر فراوان و گاهی تعیین کننده داشتند. معهدا تعلیم و تربیه هم در چنین فضایی شکل میگرفت و ملا و مسجد، نماد و محل تعلیم و تربیه در جامعه شناخته می شد.

اما با شروع قرن بیستم تغییراتی در وضع تعلیم و تربیه در کشور ایجاد شد. معارف عصری بوجود آمد. هرچند که ایجاد و تغییر در عرصه تعلیم و تربیه با کندی و بسیار آهسته آغاز یافت. این تحول زاده ارتباط افغانستان با جامعه و کشور های بیرونی بود. این ارتباط در آغاز در وجود حکومت و حکومت داران خلاصه می شد. از این رو تعلیم و تربیه عصری بر آمده از بیرون نخست در میان حکومت داران و دولتمداران آغاز گردید و نخست به عنوان یک ضرورت برای اداره و حاکمیت از سوی زمام داران نگریسته می شد. اما بعداً این نگرش با انکشاف سریع و گسترده معارف عصری در سلطنت امان الله خان تغییر یافت. در این دوره بسوی معارف عصری به عنوان منبع پیشرفت، رفاه و اقتدار جامعه و کشور نگاه می شد. در درازی یک قرن انکشاف و گسترش معارف عصری در افغانستان که فرود و فراز فراوانی را تجربه کرده است، آهسته آهسته تعمیم معارف عصری در ذهنیت های عامه جا گرفت. هرچند این ذهنیت از یک منطقه و ولایت تا منطقه و ولایت دیگر، از شهر تا روستا و از میان یک قشر و طبقه خاص اجتماعی تا قشر و طبقه دیگر تفاوت داشت و اکنون نیز تفاوت های این چنینی را هرچند نه به آن شدت و حدت گذشته می توان مشاهده کرد. اما امروز علی رغم مکتب سوزی های که از سوی گروه سیاسی-نظامی بنام طالبان صورت می گیرد، نیاز به توسعه و تعمیم معارف عصری به عنوان منبع ترقی و پیشرفت برای بسیاری مردم افغانستان قابل درک و فهم است.

هرچند معارف عصری نخست از سوی زمام داران کشور و دولتمداران شکل گرفت و با توجه و تلاش آنها گسترش یافت، ولیکن در ایجاد و انکشاف تعلیم و تربیه عصری فعالیت و نقش سازمانهای بین المللی در کمک به کشور های عقب مانده و ایجاد نورم ها در مورد این کمک به خصوص در بخش تعلیم و تربیه بسیار مهم و مؤثر بود. موجودیت این ذهنیت که معارف عصری و تعلیم و تحصیل در مکتب و مراکز آموزش عالی به شیوه عصری در مخالفت با اسلام و شریعت اسلامی است، قبل از آنکه از مراجع و منابع شرع اسلامی ریشه گرفته باشد متأثر از افکار و ذهنیت های عقب مانده قبیلوی و بدوی است. در آیات متعدد قرآنکریم به کسب علم و حکمت بار بار تأکید صورت گرفته است. قرآن شریف از برتری علم و فضیلت عالم بر جهل و جاهل سخن می گوید. در آیت 269 سوره بقره، حکمت خیر کثیر خوانده می شود. مسلماً حکمت تنها محدود و منحصر به علوم و دانش دینی نمی باشد:

گفت حکمت را خدا خیر کثیر

هر کجا این خیر را یابی بگیر

پیغمبر اسلام حضرت محمد(ص) می گویند که من معلم مبعوث شده ام و کسب و تحصیل علم را از گهواره تا گور فریضه و وجیبه مسلمانان میدانند:

چه خوش گفت پیغمبر راستگوی

ز گهواره تا گور دانش بجوی

در دوران تاریک قرون وسطی، برخی از ریشه ها و بنیاد های علوم عصری که پیشرفت های ساینس و تکنالوژی امروز برشالوده آن پی ریزی گردید، از جهان اسلام بسوی اروپا

گسترش یافت. به قول نویسنده و پژوهشگر فرانسوی، پی یروسو Pierre Rousseau مؤلف تاریخ صنایع و اختراعات و بسا از آثار دیگر در مسایل مختلف تاریخی و علمی در نیمه اول قرن بیستم: «یک نکته اساسی و یک واقعیت بزرگ تاریخی را نباید از نظر دور داشت که در بحبوحه قرون وسطی هنگامیکه ملل اروپایی به منتها حد انحطاط و هرج و مرج فکری سقوط کردند بار دیگر اختراعات صنعتی و ابداعات فکری را از ممالک شرق اقتباس کردند و همین اقتباس مبنای پیشرفت و اساس ترقی ایشان شد.» (1)

در دوران خلافت اسلامی عباسیان وقتی هارون الرشید خلیفه مشهور این خانواده در سال 807 میلادی ساعت ساخت مسلمانان را به شارلمانی پادشاه فرانسه هدیه فرستاد، شاه مذکور از گردش عقربه های ساعت هراسید و گمان کرد در داخل آن اجنه را گذاشته اند. هنوز به نظریات و اندیشه های ابن سینا در علم طب در دانشگاه ها و پوهنتون های اروپایی توجه می شود. در آن دورانی که تمدن اسلامی در بستر اوج و شگوفایی خود قرار داشت، کسب علم و دانش در تمام عرصه های حیات در پهلوی علوم دینی بخشی از حیات اجتماعی مسلمانان را تشکیل می داد. بدون تردید وقتی دنیای اسلام از پیشرفت در عرصه علوم باز ماند، از کاروان تمدن امروزی بشری هم عقب افتاد. پسمانی دنیای اسلام و مسلمانان از تمدن امروزی بشری که آنها را در درماندگی، فقر و انواع مصایب اجتماعی فرو برد، به نبود توازن قوت و اقتدار با دنیای پیشرفته و متمدن غرب انجامید. آنچه که از نبود توازن اقتدار و پیشرفت و ضعف و درماندگی دنیای اسلام و مسلمانان در میان برخی از گروه های سیاسی اسلام گرا در پایان قرن بیستم ایجاد شد جبران این ضعف و حقارت با جنگ انتحاری خود را نمایاند. در حالیکه این حقارت و درماندگی و این نبود توازن و بی عدالتی را جز با پیشرفت در عرصه علوم، و انکشاف و اقتدار در میدان اقتصاد، سیاست، فرهنگ و سایر بخش های حیات نمی توان جبران کرد. جنگ انتحاری بمنظور ایجاد توازن در دنیای نا متوازن امروز میان جهان عقب مانده و نیازمند اسلام و دنیای پیشرفته و مقتدر غرب و مکتب سوزی تحریک اسلامی طالبان افغانستان به عنوان بخش دیگر از راهکار در این عرصه، جز انعکاسی از افکار بدوی و جاهلانه چیز دیگری نیست. رمز و راز رقابت و مقابله با پیشرفت و اقتدار تمدن غرب که از مکتب و توسعه علم برخاسته است نه در مکتب سوزی بلکه در مکتب سازی و ارتقای معارف در هر دو عرصه کمیت و کیفیت نهفته است.

اندیشمند
کابل - اسد 1386
جولای 2007

بخش اول

سیر تاریخی معارف عصری

امیرشیرعلی خان و تأسیس نخستین مکتب :

مکتب را برای نخستین بار در تاریخ معاصر افغانستان بگونه نیمه عصری امیر شیرعلی خان در سال 1875 میلادی در کابل ایجاد کرد که از دومکتب ملکی و نظامی تشکیل یافته بود. برخی از نویسندگان اقدام امیر شیرعلی خان را در تأسیس نخستین مکتب ناشی از نظریات و پیشنهادات سید جمال الدین افغانی تلقی می کنند. سیدقاسم رشتیا مؤلف افغانستان در قرن نوزده معتقد است که: «امیر شیرعلی خان مطابق پروگرامی که سید جمال الدین افغانی به وقت ترک وطن به او تسلیم کرده بود مکاتب ملکی و عسکری را برای بار اول در مملکت اساس گذاشت.» (2)

مکتب ملکی امیر شیرعلی خان بنام مکتب ملکی خوانین، ویژه سرداران و خوانین کشور دریابخت می شد. این مکتب در بالا حصار کابل تأسیس یافت که در آن اطفال خانواده امیر و خوانین دربار مضامین حقوق، اداره، سیاست و علوم ادبی را فرا میگرفتند. مکتب نظامی امیر مذکور در شیرپور کابل تشکیل گردید. در این مکتب تعلیمات نظری و علمی قرائت، تحریر، علوم دینی و تاریخ تدریس می شد. همچنان تعلیمات حربی، قواعد انداخت توپ، تعلیمات پیاده، سواره، نشان زدن و غیره نیز به شاگردان آموخته می شد. مکتب حربی سیصد تن شاگرد داشت که بصورت لیلیه در آنجا به سر میبردند و مصارف آنرا دولت تأمین میکرد. این هردو مکتب از سوی قاضی عبدالقادر مدیر مسؤل جریده شمس النهار اداره می شد که در واقع او اولین وزیر افتخاری معارف کشور محسوب میگردد. (3)

امیر شیرعلی خان خودش از امور شاگردان و ارسای می نمود و از امتحان آنها نظارت میکرد. در هردو مکاتب ملکی و نظامی معلمین خارجی تدریس مضامین ریاضی، جغرافیه، کیمیا و نقشه کشی را بدوش داشتند. تشکیلات معارف در این زمان شامل یک آمر معارف، معلمان داخلی و خارجی، مبصر عمومی، تحویلدار، دفتر خرید و تهیه لوازم قرطاسیه و بودجه می شد که مصارف استادان، نشر کتب و مصارف مستخدمین را در بر میگرفت.

معارف در دوران سلطنت امیر عبدالرحمن خان:

هرچند زمینه در عرصه تأسیس و انکشاف مکتب و معارف عصری در سلطنت امیر عبدالرحمن خان بیشتر از دوران پادشاهی امیر شیرعلی خان در پایتخت کشور مساعد بود اما عبدالرحمن خان هیچ گامی را در این مورد برنداشت. او هیچ مکتبی را نه در پایتخت و نه در هیچ نقطه کشور ایجاد نکرد. میرغلام محمدغبار مؤرخ و نویسنده کتاب افغانستان در مسیر تاریخ از بی اعتنائی امیر عبدالرحمن در مورد فرهنگ و معارف می نویسد: «هیچ نقطه درخشانی در تاریخ این عهد راجع به فرهنگ جدید دیده نمی شود. بی اعتنائی امیر در این زمینه تا جایی بود که میتوان آنرا تعند و تعمد او در جلوگیری از فرهنگ نامید. زیرا امیر عبدالرحمن از تمدن و فرهنگ جدید جهان آگاه بود، معهدا یک مکتب نساخت و یک جریده تأسیس نکرد، در حالیکه افغانستان با هردو سابقه داشت. تنها امیر مطایع لیتوگرافی وارد کرد و کتب و رسالات چندی بر مبنی اطاعت پادشاه و تحویل دادن مالیات در سر موعد و چند قانون اداری چاپ نمود. امیر در مسجد شاهی بازار چوب فروشی مدرسه ثی مختصر تعمیر و در قالب کوچکی تدریس فقه را دایر نمود. مدرسین این مدرسه دونفر از ملاهای ننگرهار و قندهار بنام ملا غلام محمد و ملا ابوبکر بودند که بعدها معزول و عوض شان در 1893 ملا احمدجان توخی و ملا گل احمد احمدزایی مقرر گردید. برعکس مطبوعات و رسالات خرافی و اساطیری از هند انگلیسی مثل سیلی در افغانستان میریخت و نسل جوان کشور را برجعت قهقرا بجانب فال گیری و اوهام و تاریکی رهنمونی می نمود.» (4)

شاید برخی از پژوهشگران، بیدادگری و خشونت امیر عبدالرحمن و جنگ های او را در داخل کشور عامل بی اعتنائی امیر در مورد معارف و مکتب تلقی کنند. و یا امیر موصوف را نا آگاه به نقش و اهمیت معارف در ترقی و پیشرفت کشور پندارند. هرچند مؤلف افغانستان در مسیر تاریخ او را شخص آگاه به فرهنگ و تمدن جدید جهان میداند. اما شگفت آور این است که امیر عبدالرحمن خان در آخرین وصیت نامه خود به پسر و ولیعهد سلطنتش حبیب الله از اهمیت تعلیم و تربیه و تأسیس مکتب سخن می گوید. او در حالیکه بدویت و نا آگاهی جامعه افغانستان را که از آن به "قوم ما" نام می برد، عامل بازدارنده و منفی در تأسیس و تعمیم تعلیم و تربیه عصری تلقی می کند، پسرش را با جدیت توصیه می دارد تا در زمان حکومتش به ایجاد و انکشاف تعلیم و

تربیه اهتمام نماید: «لازم است که به غرض سعادت قوم و استراحت رعیت و ثبات پایه امنیت و آرامی در اطراف مملکت نهایت کوشش و اهتمام نمائی و باید بدانی که کامیابی و نجات بلاد به ثروت موقوف است و ثروت و نفوذ بدون زراعت و تجارت و صنعت میسر نمی شود و ترقیات اینها به تعلیم و تربیه عمومی احتیاج دارد. فرزندانم! قوم ما تا کنون در ابتدای درجات مدنیت میباشند و افراد شان بجانب تحصیل علوم و تنویر افکار همت و توجه نمی گمارند. من از دل خواهشمندم که بغرض تأسیس مکاتب عرفانی و انتشار انوار آن در تمام اطراف افغانستان به اصولیکه در بلاد غربیه وجود دارد اقدامات نمایم، لکن امثال هم چه مطالب بلند بمجرد اراده در اندک زمان میسر نمیگردد، زیرا این مقصد به نمو و ترقیات تدریجی محتاج است. بر شما لازم است که در زمان حکومت خود عطف توجه تامه خود را به این موضوع مهم گماشته یقین نمائی که احیای این مطلب بزرگ از مقدس ترین وظایف شما است. زنده در ملت خود حس شوق و رغبت تعلیم و تربیه را تولید نموده دروازه این مقصد و آرزوی مقدس ما را بگشائی.» (5)

لیسه حبیبیه و شکل گیری معارف عصری:

در حالیکه امیر شیرعلی خان بنیانگذار مکتب رسمی در اواخر قرن نوزدهم است، اما تاریخ شکل گیری معارف و مکتب عصری در کشور به سالهای نخست قرن بیستم میلادی برمیگردد. امیر حبیب الله فرزند امیر عبدالرحمن خان از بنیانگذاران معارف عصری در افغانستان محسوب می شود. با وفات امیر عبدالرحمن در سال 1901 که پسرش امیر حبیب الله بر سریر امارت و سلطنت پدر تکیه زد، اولین گام های عملی را در تشکیل معارف عصری در نخستین سالهای سلطنت خویش برداشت. وی در سال 1282 خورشیدی (1903) تهداب اولین لیسه را در تاریخ معارف عصری افغانستان بنام لیسه حبیبیه در شهر کابل گذاشت. به نوشته مؤلف افغانستان در مسیر تاریخ: «این لیسه دارای سه درجه: ابتدایی (از صنف اول تا چهارم)، رشدی (صنوف پنجم، ششم و هفتم) و اعدادی (صنف های 8، 9، 10 و 11) بود. در صنوف ابتدایی 4 سال مضامین دینیات، دری، حساب، جغرافیه و مشق خط تدریس می شد. در رشدیه سه سال دینیات، تاریخ، جغرافیه، زبان (دری، پشتو، یا اردو و یاترکی) رسم، حفظ الصحه، رقوم و سیاق تعلیم میگردد. در اعدادیه سه سال دینیات، دری، تاریخ، جغرافیه، جبر و مقابله، مثلثات، هندسه تحلیلی، جراثقال، حکمت طبیعی، کیمیا و انگلیسی تدریس می شد. در سایر مساجد امرشد که تعلیم اطفال طبق پروگرام رسمی معارف و زیر نظر مامور مکاتب رسمی به عمل آید. شش شاخه ابتدایی این لیسه در سایر نقاط شهر کابل به نام های مکتب ابتدایی باغ نواب، تنورسازی، خافی ها، پرانچه ها، مکتب "خادم حضور عالی" و مکتب هنود موجود بود. امیر حبیب الله خان در اواخر سلطنت خود امر نمود که در جمله صنوف ابتدایی این لیسه یک صنف خاصی بنام "صنف شهزادگان عظام" هم تشکیل گردد. ولی تعداد شهزادگان قابل مکتب از چهار نفر بیشتر نبود: شهزاده عبدالمجید خان، شهزاده اسدالله خان، شهزاده محمدامین خان و شهزاده محمدعلی خان. پس امیر امر کرد که تعداد این صنف ممتاز از سردارزادگان محمدزائی پوره شود. تعداد سردارزادگان بزرگ به 14 نفر رسید و صنف بکار آغاز کرد. مقرر بود که اینها بعلاوه نصاب سایر صنوف ابتدایی قدری مضامین بیشتر بخوانند. مجموع تعداد طلبه (شاگرد) در لیسه حبیبیه 269 نفر و در مکاتب ابتدایی شهر 700 نفر بود که بعدها تعداد آنان به 1534 نفر رسید. مجموع تعداد معلمین 55 نفر بود که از آنجمله دونفر معلم نظامی برای تمرین عسکری در تمام مکتب مشغول بود. در کابل یک

دارالمعلمین ابتدایی با نصاب سه ساله مشتمل بر 80 نفر معلم موجود بود که بعد از سه سال در هر دوره 30 معلم ابتدایی بیرون میداد.» (6)

در لیسه حبیبیه علاوه از معلمین افغانی معلمین هندی نیز تدریس میکردند. البته فارغین لیسه حبیبیه بدرجه بکلوریا بسیار کم بود و در طول چهارده سال نخست تنها 19 نفر تعلیمات خود را تا صنف 12 در لیسه حبیبیه به پایان رساندند. مسلم بود که این تعداد فارغان صنف 12 برای کشور که توسعه و گسترش معارف از نیازهای بنیادین در ترقی و پیشرفت آن محسوب می شد، بسیار اندک بود.

امیر حبیب الله علاوه از تأسیس لیسه حبیبیه که یک مکتب و لیسه ملکی شمرده می شد، به تشکیل مکتب حربیه نیز مبادرت ورزید. وی در سال 1909 مکتب حربیه را در شهر کابل تأسیس کرد. تمام مصارف این مکتب از بودجه دولت تأمین می شد. معلمین مکتب حربیه شامل معلمین افغان و ترک بودند. شهزاده امان الله خان از نخستین شاگردانی بود که در این مکتب تعلیم و آموزش یافت. جالب این بود که مضامین درسی مکتب حربیه حتی بیش از حد معمول و مروج مکتب حربی امروز به نظر می رسید: «در مکتب حربی قرآن کریم، خط، حساب، هندسه، جغرافیه، جمناسطیک، تعلیمات پیاده، معلومات طبیعی، تاریخ اسلام، صرف و نحو، هندسه اثباتی، اصول ریاضی اعشاری، مسالک پیاده، سواری، توپچی، استحکام، مخاברה، الجبر و تاریخ عمومی تدریس می شد. تعداد طلبه مکتب حربیه در ابتداء 150 نفر و باز 400 و در اواخر به 900 نفر می رسید.» (7)

در سال 1910 امیر حبیب الله به تأسیس پرورشگاه ایتم در شهر کابل مبادرت ورزید. سال بعد در 1911 اولین درمانگاه طب به شیوه عصری تحت نظر دکتوران ترکی در شهر کابل بوجود آمد.

اولین دارالمعلمین نیز در دوران پادشاهی امیر حبیب الله در سال 1291 (1912) تأسیس یافت. درگام نخست 160 تن به عنوان شاگرد وارد این دارالمعلمین شدند و پس از دو سال آموزش و سپری کردن امتحان از میان آنها 65 تن سند فراغت بدست آوردند. (8)

همانگونه که مکتب حبیبیه نخستین لیسه عصری در تاریخ معارف افغانستان بود، اولین مرکز بروز و شکل گیری اندیشه و نهضت روشنفکری کشور محسوب می شد. نخستین جنبش مشروطیت و تشکل سیاسی بنام "جمعیت سری ملی" با مرام تغییر سلطنت مطلق العنان به سلطنت مشروطه در سال 1909 در واقع از مکتب حبیبیه برخاست. سپس بسیاری از رهبران و فعالان این حزب از سوی امیر حبیب الله دستگیر و اعدام شدند. در میان زندانیان و اعدام شدگان، معلمان مکتب حبیبیه تعداد قابل ملاحظه ای را تشکیل میدادند. حادثه شگفت آور و تحسین بر انگیز در جریان اعدام های مشروطه خواهان که تعهد و تهور این مبارزین روشنفکر را متبلور ساخت، از سوی یکی از معلمان لیسه حبیبیه به ظهور رسید. وقتی ملامحمد سرورخان واصف معلم مکتب حبیبیه را ماموران اعدام امیر حبیب الله در دهن توپ قرار دادند، جهت نوشتن وصیت نامه قلم و کاغذ خواست و آنگاه نوشت:

ترک ما ل و ترک جان و ترک سر در ره مشروطه اول منزل است

امیر حبیب الله خان در آغاز سلطنت خویش یا بر مبنای ذوق و علاقه خودش و یا با تأثیر پذیری و الهام از نصایح پدرش به ایجاد و گسترش معارف عصری اشتیاق فراوان نشان داد. در حالیکه او پسر ارشدش را به مدیریت و رهبری اداره مکتب عصری حبیبیه گماشت، خودش نیز به امور مکتب و معارف نوتأسیس رسیدگی میکرد. سفر امیر مذکور در آغاز سال 1907 به هند بریتانوی و مشاهده مظاهر مادی و معنوی تمدن غربی در شبه قاره هند او را در بازگشت به کشور بیشتر از پیش به توسعه معارف متمایل و علاقمند نمود. هر چند موصوف علی رغم تمایل و دل بستگی به انکشاف معارف

گام های بزرگتر و گسترده تری در مسیر توسعه معارف عصری برداشت. او به تأسیس مکاتب در ولایات اقدام و توجه نکرد و در همان سال های نخست سلطنتش معارف عصری را از طریق ایجاد مکاتب بیشتر نیز توسعه بخشید. اما بعداً بروز جنبش مشروطیت از میان لیسه حبیبیه و معارف نو تشکیل افغانستان امیر حبیب الله را از علاقه و دلچسپی اش به گسترش معارف عصری باز داشت. او پس از شکل گیری جنبش مشروطیت و کشف فعالیت اعضای این جنبش در سال 1909 در یک تشکل پنهانی، با معارف و مکتب با سوءظن و بدبینی نگاه کرد و تعداد زیادی از استادان لیسه حبیبیه را بسوی اعدام و زندان سوق داد. معارف عصری کشور که در آغاز سلطنت امیر موصوف در نخستین سال های دهه اول قرن بیستم شروع خوب داشت، در سال های دهه دوم این قرن به رکود مواجه شد و امیر هرگز به آن شور و علاقه سال های نخست سلطنت خویش به رشد و توسعه معارف برنگشت.

ادامه دارد